



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷ بهمن ۱۳۹۳

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)

مصادف با: ۶ ربیع الثانی ۱۴۳۶

موضوع جزئی: مسئله هفتم عروہ

جلسه: ۶۲

سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم نسبت به لزوم یا عدم لزوم اداء خمس در مورد مالی که از معدن خارج شده و در بیابان رها گردیده، چهار قول وجود دارد. پنج امر هم برای تنقیح محل نزاع ذکر کردیم. تا اینجا معلوم شد که موضوع مورد بحث و نزاع چیست و اقوال در مورد این موضوع کدام است.

نتیجه بحث این شد که ما اولاً در مورد ما یستخرج من المعدن به احدی العوامل الثلاثة بحث می‌کنیم که آیا بر شخص واجد (من حیث کونه معدناً أو من حیث المعدنیة) در صورت اعراض از ما یستخرج و فرض علم به عدم پرداخت خمس توسط مخرج یا شک در آن، خمس واجب است یا نه؟ پس موضوع بحث با ملاحظه امور پنجگانه‌ای که گفتیم فی الجمله معلوم شد و اقوالی که در این مسئله وارد شده چه قائلین به وجوب خمس مطلقاً و چه قائلین به عدم وجوب خمس مطلقاً و چه مفصلین در مسئله مشخص شد که هر کدام ناظر به چیست و اطلاق و تفصیل در مسئله به چه معناست و ناظر به کدام صور و شقوق است.

دلیل قول اول (مشهور)

مشهور در این مسئله قائل به وجوب خمس شده‌اند. مرحوم سید در عروه هم قائل به وجوب خمس به نحو احتیاط شد. صرف نظر از این جهت اجمالاً باید ببینیم دلیل قول مشهور بر وجوب خمس چیست؟ اینکه چرا مطلقاً بر یابنده (چه بدانند مخرج خمس داده و چه نداند) خمس واجب است؟

عمده دلیل مشهور اطلاقات ادله خمس معدن است؛ به نظر قائلین به قول اول ادله‌ای که خمس را در معدن واجب کرده فقط به اصل خروج از معدن توجه داشته لذا هر چه از معدن خارج شود، متعلق خمس است و فرق نمی‌کند که ما خرج من المعدن بعامل طبیعی باشد یا بسبب حیوان باشد او بید الانسان باشد؛ در ادله خمس معدن هیچ خصوصیت و قیدی نسبت به این جهت ذکر نشده. هر جا صحبت از این است که مثلاً معدنی مثل معدن طلا یا نقره یا حتی معدن نمک (که البته نمک، معدن ظاهر است و بالاخره هم اخراج و خروج از آن معنا دارد. چون اخراج فقط از عمق زمین نیست. استخراج معدن هم نسبت به معادن ظاهره صدق می‌کند و هم نسبت به معادن باطنه. لکن هر کدام به حسب خودش قهراً استخراج از معدن ظاهری مثل نمک متفاوت با استخراج از معدن باطنی است. فرض کنید در یک جایی دریاچه نمک است و در کنار آن معدن نمک است. اما این نمک تا زمانی که استحصال نشود و از آن مجموعه جدا نشود، استخراج به آن نمی‌گویند. این ما یستخرج من المعدن ممکن است از یک معدن ظاهری باشد و ممکن است از یک معدن باطنی باشد) خمس در آن واجب

است، هیچ خصوصیتی ذکر نشده، فقط مهم این است که چیزی از معدن خارج شده و از معدن جدا شده باشد و در این صورت خمس به آن تعلق می‌گیرد، به شرط اینکه به حد نصاب رسیده باشد. بنابراین عمده دلیل مشهور برای وجوب خمس مطلقاً اطلاقات ادله خمس معدن است.

بررسی دلیل قول اول

اینجا نسبت به این دلیل اشکالاتی مطرح شده است:

اشکال اول

ما در برابر این مطلقات روایاتی داریم که ظهور در این دارد که باید "استخراج" صورت بگیرد. استخراج مستند به یک فاعل ذی شعور مختار است؛ اصلاً لفظ اخراج در بطنش دلالت بر خارج کردن توسط یک فاعل مختار ذی شعور دارد و لازم نیست قیدی ذکر شود. در بعضی روایات اصلاً نفس این تعبیر مُشعر و ظهور در این دارد که خصوصیت زائد بر اصل معدنیت لازم است و آن خصوصیت، خصوصیت اخراج است و اخراج هم یعنی اینکه توسط یک انسان مختار دارای شعور صورت گرفته باشد. از جمله آن روایات، روایت عمار است که البته قبلاً هم نقل شد. در آنجا سؤال می‌کند: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ»؛ این «يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ»، به صیغه مجهول، و از فعل اخراج است. اینکه می‌گوید «يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ»، این اخراج ظهور دارد در استناد به یک انسان که با قصد و اختیار ما یستخرج را از معدن خارج کرده باشد. اگر چیزی از معدن خارج بشود به عامل طبیعی یا بسبب حیوان، در اینجا اطلاق اخراج نمی‌شود (اگر سیل بیاید و باعث شود که چیزی از درون معدن بیرون بیاید، نمی‌گویند یخرج من المعدن. یا اگر یک حیوانی از درون معدن چیزی را خارج کند، اخراج نمی‌گویند) بین اخراج و خروج فرق است، بین استخراج و خروج فرق است. حال یا خروج بنفسه یا خروج توسط یک حیوان. لذا با وجود این روایات ما نمی‌توانیم به مطلقات خمس معدن استناد کنیم و بگوییم هیچ خصوصیتی دخیل نیست. این مسئله در واقع مهمترین محور اختلاف بین قائلین به وجوب خمس و عدم وجوب خمس است. حتی محقق همدانی که تفصیل داده‌اند بین انسان و حیوان بر اساس همین نکته است که عرض خواهیم کرد.

پاسخ

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست:

اولاً: اینکه گفته می‌شود بعضی روایات مثل خبر عمار ظهور در موضوعیت و خصوصیت اخراج دارد، این در مقابل آن همه روایات مطلق که بعضی تقریباً کالنص در این جهت هستند، به نظر نمی‌رسد بتواند آن مطلقات را تقیید کند. مخصوصاً با توجه به اینکه خود این روایت قابل حمل بر معنای دیگری است. چون همین جا محتمل است که این «ما یخرج من المعدن» به صیغه معلوم خوانده شود؛ به جای اینکه بگوییم «يقول فيما يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ»، بگوییم: «فِيمَا يَخْرُجُ مِنَ الْمَعَادِنِ»؛ آنچه که از معدن خارج می‌شود، نه آنچه که از معدن اخراج می‌شود. چون اگر يُخْرَجُ به صیغه مجهول خوانده شود، مجهول فعل اخراج است و اگر به صیغه معلوم خوانده شود (خارج می‌شود)، اصلاً فعل اخراج در آن نیست. با توجه به چنین احتمالی، دیگر معنای این روایت هم مثل سایر روایات مطلقه است چون دیگر اخراج خصوصیت ندارد و خارج

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۹۰، حدیث ۵۱؛ وسائل الشیعة، ص ۴۹۴، باب ۳ از ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۶.

شدن اعم است از اینکه بنفسه خارج شود یا به وسیله انسان اخراج گردد. مخصوصاً اینکه بعضی روایات دیگر بر همین سیاق وارد شده. و یؤید ذلک ما ورد فی صحیحۃ بزنطی که در آن چنین آمده: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) عَمَّا أُخْرِجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ...»؛ در این روایت اخراج را به خود معدن نسبت داده. اگر قرار بود اخراج به فاعل ذی شعور و مختار استناد پیدا کند و شامل موارد دیگر نشود، در این روایت چطور تعبیر شده «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) عَمَّا أُخْرِجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ» و اخراج به خود معدن نسبت داده شده. همین که اخراج به خود معدن نسبت داده شده، نشان می‌دهد که فعل اخراج لازم نیست مستند به فاعل ذی شعور باشد.

در هر صورت پاسخ به اشکال اول این شد که این روایت (خبر عمار) مقید آن اطلاقات نیست چون احتمال که این فعل به صیغه معلوم خوانده شود و اگر به صیغه معلوم خوانده شد دیگر مسئله اخراج مطرح نیست و این روایت خودش هم از مطلقات می‌شود. آنچه که از معدن خارج شود، می‌خواهد به دست انسان باشد یا حیوان یا به سبب یک عامل طبیعی.

و ثانیاً: بر فرض که به صیغه مجهول خوانده شود و ما این را مجهول مصدر افعال و اخراج بدانیم، خود اینکه اخراج فقط مستند به انسان می‌تواند باشد، محل اشکال است. اخراج هم می‌تواند مستند به انسان باشد و هم می‌تواند مستند به غیر انسان باشد. چنان چه در آیه «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا»^۲ اخراج به ارض استناد داده شده چون می‌گوید: ارض اثقال خودش را خارج می‌کند. اینجا هم همین گونه است و اخراج می‌تواند به یک عامل غیر انسانی نسبت داده شود چنانچه در صحیحۃ بزنطی این گونه است. بنابراین این خبر نمی‌تواند مقید آن اطلاقات باشد.

ثالثاً: سلمنا به صیغه مجهول باشد و سلمنا معنای اخراج این است که باید مستند به انسان باشد. ممکن است در خصوص اینجا به واسطه سوالی که در روایت شده و پاسخ داده‌اند که: «يقول في ما يخرج من المعادن...» بخصوصه در مورد همین سؤال جواب می‌دهند یعنی حمل بر مورد همین روایت شود نه اینکه به صورت کلی بیان شده باشد ولی این خلاف ظاهر است مخصوصاً در همین روایت؛ چون پاسخ‌هایی که ائمه به سؤالات می‌دادند، کلی بود و لذا چنان چه بخواهیم جواب امام را حمل بر مورد کنیم، این احتیاج به قرینه دارد.

رابعاً: سلمنا که در خبر عمار فعل يُخْرِجُ به صیغه مجهول است و ماده اخراج ظهور در استناد به فاعل مختار دارد لکن می‌توان تعبیر به يُخْرِجُ مِنَ الْمَعَادِنِ را حمل بر غالب کرد یعنی اخراج، موضوعیت و خصوصیت و مدخلیت در حکم ندارد. پس اگر امام اینجا سخنانشان ناظر به خود اخراج است از این باب است غالباً معادن توسط انسان‌ها استخراج می‌شود و خیلی کم پیش می‌آید که باد یا سیل یا زلزله‌ای محقق شود و آنچه که در زمین و معدن است، جدا شود. لذا ما این روایت را حمل بر غالب می‌کنیم. و در این صورت دیگر نمی‌تواند مقید مطلقات خمس معدن باشد چون در صورتی خبر عمار می‌تواند مقید اطلاقات ادله خمس معدن باشد که در این روایت برای اخراج موضوعیت قائل شده باشد. یعنی ملاک وجوب خمس استخراج و اخراج باشد. اگر این موضوعیت داشته باشد و ما اخراج را هم طبق فرض مستند به فاعل مختار بدانیم، می‌تواند مقید مطلقات باشد ولی اگر گفتیم امام در مقام ذکر یک خصوصیتی که در وجوب خمس دخیل است، نیست و

۱. تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۸، حدیث ۳۹۱؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۹۴، باب ۴ از ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۱.

۲. «الزلزال»: ۲.

نمی‌خواهد بگوید خمس فقط جایی ثابت است که از معدن چیزی استخراج شود. پس دیگر مقید آن اطلاقات نیست. اگر در مقام گفتن این مطلب بود، آن وقت فقط جایی خمس ثابت می‌شود که توسط انسان استخراج شود اما اگر خود به خود خارج شود، خمس ندارد. اگر از روایت این را به دست می‌آوردیم، خبر عمار مقید آن اطلاقات بود ولی اگر این روایت را حمل بر غالب کنیم و بگوییم امام اشاره به غالب موارد مربوط به معدن می‌کند و خروج خود به خودی و به نفسه نادر و قلیل است. دیگر خصوصیت اخراج مدخلیت در حکم ندارد.

پس خلاصه اینکه اولاً این یُخْرَج که شما می‌گویید از ماده اخراج است. اگر از ماده اخراج باشد، احتیاج به یک مُخرج دارد و ظاهرش این است که مخرجش باید فاعل ذی شعور مختار باشد. ولی احتمال دارد به صیغه معلوم خوانده شود در این صورت دیگر نمی‌تواند مقید باشد. ثانیاً به صیغه مجهول هم که باشد، چه کسی گفته اخراج باید حتماً به دست ذی شعور باشد؟ اخراج به غیر انسان هم صدق می‌کند مثلاً ممکن است به دست حیوان باشد؛ ثالثاً سَلَّمْنَا یُخْرَج مجهول باشد و اخراج هم مستند به انسان باشد می‌گوییم این روایت اشاره به غالب دارد و نمی‌خواهد یک حکم کلی بدهد و بگوید اخراج موضوعیت در وجوب خمس دارد. در این صورت دیگر این روایت مقید آن مطلقات نیست. بنابراین اشکال اول به دلیل مشهور وارد نیست.

«الحمد لله رب العالمین»